



تئاتر و کیفیت زندگی،

ساختارها، شیوه‌ها، بازیگران

۲۰۲۶

اسپرینگر

کورو و ریچیونی



چکیده:

وقتی روسیه‌ی پوتین به اوکراین حمله کرد، جهان مبهوت شد - چطور ممکن است در قرن بیست و یکم، جنگ در اروپای مرکزی شعله‌ور شود؟ با این حال، این اتفاق افتاد. چرا؟ یکی از کلیدهای فهم این جنایت، در دیدگاه تحریف‌شده‌ی ولادیمیر پوتین از تاریخ روسیه نهفته است - گذشته‌ای باشکوه که برای توجیه تجاوز به کار گرفته شده است. این دستکاری حافظه‌ی تاریخی مختص روسیه نیست. این امر به وضوح در ژاپن در طول جنگ جهانی دوم تکرار می‌شود، زمانی که مأموریت‌های انتحاری «کامیکازه» نامیده می‌شدند، که به طوفان افسانه‌ای که ۷۰۰ سال پیش مهاجمان مغول را دفع کرده بود، اشاره دارد. این گذشته‌ی اسطوره‌ای برای الهام بخشیدن به فداکاری‌های ناامیدانه در زمان جنگ، مورد استفاده قرار گرفت. این پدیده - که در آن رژیم‌های خودکامه به طور گزینشی تاریخ را ستایش می‌کنند تا خشونت را مشروعیت بخشند و دموکراسی را سرکوب کنند - همان چیزی است که این کتاب آن را «سندرم کامیکازه» می‌نامد. این پدیده در روایت‌های ملی‌گرایانه چین، تجدیدنظرطلبی تاریخی میانمار و حتی در آمریکای رئیس‌جمهور ترامپ قابل مشاهده است، جایی که شعار «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» گذشته‌ای نوستالژیک و آرمانی را تداعی می‌کند که شباهت‌های چشمگیری با سیاست‌های حافظه روسیه و چین دارد. این کتاب، تحلیل تطبیقی جذابی از روسیه، چین، میانمار و ایالات متحده ارائه می‌دهد و آشکار می‌کند که چگونه روایت‌های تاریخی تحریف‌شده می‌توانند به اقتدارگرایی دامن بزنند، نهادهای دموکراتیک را تضعیف کنند و آتش درگیری را شعله‌ور سازند. این کتاب که مطالعه‌ی آن برای هر کسی که به دنبال درک چشم‌انداز ژئوپلیتیکی آشفته‌ی امروز است، ضروری است، قدرت خطرناک تاریخ جعلی را در شکل‌دهی به آینده آشکار می‌کند.



۱. فصل ۱ مقدمه:

تاریخ فقط روایتی از رویدادهای گذشته نیست، بلکه یکی از منابع مهم شکل‌گیری هویت جمعی، مشروعیت سیاسی و تصور جوامع از جایگاه خود در جهان است. گذشته می‌تواند زمینه‌ای برای شناخت انتقادی تجربه‌های تاریخی و جلوگیری از تکرار خشونت باشد، اما در شرایطی دیگر، به ابزاری برای توجیه قدرت، بازتولید ملی‌گرایی و مشروعیت‌بخشی به جنگ تبدیل می‌شود. کتاب «سندروم کامیکازه» نوشته یوشیکازو میکامی، استاد روزنامه‌نگاری و مطالعات رسانه در دانشگاه میجیرو ژاپن، به بررسی همین دوگانگی می‌پردازد. پرسش محوری نویسنده این است که چگونه حکومت‌ها با انتخاب گزینشی رویدادهای تاریخی، بزرگ‌نمایی افتخارات ملی و تحریف گذشته، روایتی سیاسی از تاریخ می‌سازند که می‌تواند رفتار شهروندان و جهت‌گیری‌های سیاسی و نظامی کشورها را تحت تأثیر قرار دهد. میکامی برای توضیح این فرایند، مفهوم «سندروم کامیکازه» را به کار می‌گیرد و نشان می‌دهد که بهره‌برداری سیاسی از تاریخ را نمی‌توان صرفاً به انتشار اطلاعات نادرست یا تبلیغات روزمره تقلیل داد. مسئله اصلی، شکل‌دادن به حافظه‌ای جمعی است که در آن، گذشته به پشتوانه‌ای برای تصمیم‌های سیاسی در زمان حال تبدیل می‌شود.

اهمیت کتاب در پیوند زدن سیاست حافظه با مسائل معاصر دموکراسی، اقتدارگرایی و منازعات بین‌المللی است. نویسنده برای بررسی این پیوند، چهار نمونه سیاسی را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد: روسیه تحت رهبری ولادیمیر پوتین، چین تحت رهبری شی جین‌پینگ، میانمار تحت سلطه ارتش و ایالات متحده در دوران دونالد ترامپ. انتخاب این موارد امکان می‌دهد تا کارکرد روایت‌های تاریخی در زمینه‌های سیاسی متفاوت بررسی شود و شباهت‌ها و تفاوت‌های میان صورت‌های گوناگون بهره‌برداری از گذشته آشکار گردد. البته قرارگرفتن این کشورها در یک چارچوب تحلیلی مشترک به معنای یکسان‌بودن ساختارهای سیاسی یا سازوکارهای قدرت در آن‌ها نیست؛ ارزش مقایسه در شناسایی فرایندهایی است که طی آن‌ها، تصویر آرمانی از گذشته می‌تواند به ابزاری برای بسیج سیاسی و توجیه اقدامات مناقشه‌برانگیز تبدیل شود. کتاب در مجموعه SpringerBriefs in Political Science منتشر شده و با وجود حجم محدود، مسئله‌ای را دنبال می‌کند که در تقاطع تاریخ سیاسی، ارتباطات، مطالعات رسانه و پژوهش‌های مربوط به اقتدارگرایی قرار دارد. این اثر خواننده را به بررسی انتقادی رابطه میان آنچه جوامع از گذشته به یاد می‌آورند، آنچه فراموش می‌کنند و تصمیم‌هایی که بر مبنای این حافظه می‌گیرند، دعوت می‌کند.

۲. فصل دوم: تاریخ جعلی و سیاست حافظه





این فصل به بنیان مفهومی کتاب اختصاص دارد و مسئله تحریف تاریخ را از سطح اطلاعات نادرست فراتر می‌برد. میکامی در این فصل توضیح می‌دهد که چگونه رهبران اقتدارگرا می‌توانند با بازسازی گزینشی گذشته، روایتی از تاریخ ملی تولید کنند که اهداف سیاسی و نظامی آن‌ها را پشتیبانی کند. برای روشن‌شدن این سازوکار، نویسنده به تجربه ژاپن در جنگ جهانی دوم و کاربرد واژه کامیکازه اشاره می‌کند. این واژه به بادهای سهمگینی اشاره دارد که در قرن سیزدهم، ناوگان مغولان به رهبری قوبلای خان را در جریان تلاش برای حمله به ژاپن پراکنده کردند. این رویداد در حافظه تاریخی ژاپن با تصویری از حمایت نیروهای الهی از سرزمین ژاپن پیوند خورد و بعدها، در واپسین مراحل جنگ جهانی دوم، برای نام‌گذاری مأموریت‌های انتحاری خلبانان ژاپنی به کار رفت. به این ترتیب، رویدادی متعلق به حدود هفت قرن پیش، در بستری تاریخی کاملاً متفاوت، معنایی تازه پیدا کرد و به نمادی برای فداکاری نظامی تبدیل شد. مثال مورد توجه نویسنده نشان می‌دهد که تاریخ جعلی لزوماً به معنای اختراع کامل یک واقعه نیست، بلکه ممکن است از طریق تغییر معنای رویدادهای واقعی، حذف زمینه تاریخی آن‌ها و پیوند زدنشان با اهداف سیاسی زمان حال شکل بگیرد.

مفهوم سیاست حافظه در این فصل به فهم چگونگی تبدیل گذشته به منبع مشروعیت سیاسی کمک می‌کند. حافظه تاریخی جمعی صرفاً مجموعه‌ای از اطلاعات درباره وقایع پیشین نیست، بلکه از طریق انتخاب موضوعات برجسته، شیوه روایت رویدادها و تکرار برخی نمادها در آموزش، رسانه و گفتار سیاسی شکل می‌گیرد. هنگامی که یک حکومت تصویری آرمانی از گذشته را به روایت مسلط ملی تبدیل می‌کند، ممکن است شکست‌ها، خشونت‌ها و تناقض‌های تاریخی به حاشیه رانده شوند و در مقابل، پیروزی‌ها و اسطوره‌های ملی به شواهدی برای برتری تاریخی ملت تبدیل شوند. در چنین شرایطی، روایت تاریخی نه فقط برای توضیح گذشته، بلکه برای تعیین وظایف و دشمنان زمان حال به کار می‌رود. میکامی این سازوکار را در قالب مفهوم سندروم کامیکازه صورت‌بندی می‌کند و بررسی آن را به نمونه‌های معاصر روسیه، چین، میانمار و ایالات متحده گسترش می‌دهد. از این منظر، مسئله اصلی صرفاً نادرستی یک گزاره تاریخی نیست، بلکه رابطه میان روایت گذشته و امکان نقد قدرت در زمان حال است. اگر یک روایت ملی به حقیقتی مقدس و تغییرناپذیر تبدیل شود، مخالفت با تصمیم‌های سیاسی مبتنی بر آن نیز ممکن است به مخالفت با ملت، هویت جمعی یا میراث تاریخی تعبیر شود. این فصل بدین ترتیب چارچوبی برای فهم فصل‌های بعدی فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که چرا بررسی سیاسی حافظه تاریخی برای شناخت اقتدارگرایی، ملی‌گرایی و توجیه خشونت اهمیت دارد.

۳. فصل سوم: روسیه پوتین





در فصل سوم، میکامی مفهوم سندروم کامیکازه را در زمینه سیاست داخلی و خارجی روسیه تحت رهبری ولادیمیر پوتین بررسی می‌کند و به این پرسش می‌پردازد که چگونه بازخوانی تاریخ روسیه به توجیه تهاجم این کشور به اوکراین کمک کرده است. یکی از محورهای اصلی فصل، مقاله پوتین در سال ۲۰۲۱ با عنوان «درباره وحدت تاریخی روس‌ها و اوکراینی‌ها» است. پوتین در این نوشته بر پیوند تاریخی، فرهنگی و تمدنی دو ملت تأکید می‌کند و استقلال ملی اوکراین را به چالش می‌کشد. از دیدگاه میکامی، چنین روایتی را نمی‌توان صرفاً اختلافی درباره تفسیر تاریخ دانست، زیرا بازنمایی اوکراین به عنوان بخشی از یک اجتماع تاریخی واحد با روسیه، می‌تواند مبنایی برای تضعیف حق تعیین سرنوشت و توجیه مداخله نظامی قرار گیرد. در این چارچوب، گذشته به ابزاری برای بازتعریف مرزهای مشروعیت سیاسی در زمان حال تبدیل می‌شود. روایت تاریخی مورد نظر پوتین، با برجسته کردن وحدت گذشته و کم‌رنگ کردن مسیر مستقل شکل‌گیری دولت اوکراین، تصویری از تاریخ ارائه می‌دهد که در آن، استقلال همسایه روسیه به جای آنکه واقعیتی سیاسی و حقوقی تلقی شود، انحرافی از یک سرنوشت تاریخی مشترک جلوه می‌کند. بدین ترتیب، فصل نشان می‌دهد که چگونه بازنمایی خاصی از گذشته می‌تواند به بخشی از منطق توجیه جنگ تبدیل شود.

استدلال میکامی به توجیه جنگ محدود نمی‌شود و به مسئله شکل‌گیری هویت ملی روسیه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی نیز می‌پردازد. با زوال ایدئولوژی کمونیستی که پیش‌تر یکی از عناصر وحدت‌بخش نظام سیاسی شوروی بود، مسئله یافتن بنیانی تازه برای تعریف هویت ملی و تثبیت اقتدار حکومت اهمیت بیشتری پیدا کرد. در روایت نویسنده، پوتین برای پاسخ‌گویی به این مسئله، به افتخارات تاریخی روسیه، میراث امپراتوری و پیوند میان ملی‌گرایی روسی و ارتدوکسی مسیحی متوسل شد. همچنین، تصویرسازی از پوتین در مقام رهبری برخوردار از اقتدار تاریخی، از جمله مقایسه او با پتر کبیر، بخشی از فرایند بازنمایی گذشته به عنوان الگویی برای رهبری معاصر است. در چنین رویکردی، احیای عظمت تاریخی صرفاً یادآوری دستاوردهای گذشته نیست، بلکه به طرحی سیاسی برای بازسازی جایگاه روسیه در جهان تبدیل می‌شود. میکامی این فرایند را در ارتباط با فاصله گرفتن روسیه از امیدهای اولیه به گذار دموکراتیک و تثبیت ساختار اقتدارگرایانه بررسی می‌کند. اهمیت این تحلیل در آن است که جنگ را تنها نتیجه محاسبات نظامی یا رقابت ژئوپلیتیکی نمی‌بیند، بلکه به نقش روایت‌های تاریخی در تعریف منافع ملی و مشروعیت بخشی به کاربرد زور نیز توجه دارد. از این منظر، تاریخ‌نگاری سیاسی می‌تواند مرز میان بازسازی هویت ملی و توجیه توسعه طلبی را مبهم سازد و تصمیم‌های مناقشه‌برانگیز را در قالب ادامه طبیعی مسیر تاریخی کشور عرضه کند.



۴. فصل چهارم: چین شی جین پینگ

میکامی در فصل سوم این پرسش را مطرح می‌کند که چرا انتظار گذار چین به دموکراسی، هم‌زمان با رشد سریع اقتصادی و گسترش طبقه متوسط، تحقق نیافته است. در چکیده فصل، نویسنده بر پیامدهای سیاسی واقعه میدان تیان‌آن‌من در سال ۱۹۸۹ و غلبه جریان‌های سخت‌گیر در ساختار قدرت تأکید می‌کند؛ روندی که در دوران رهبری شی جین‌پینگ با تمرکز بیشتر قدرت در دست حزب کمونیست و رهبر آن ادامه یافته است. از دیدگاه میکامی، یکی از ابزارهای مهم این تمرکز قدرت، کنترل روایت تاریخی است. نمونه‌ای که او برای توضیح این موضوع مطرح می‌کند، حضور شی با لباس خاکستری موسوم به لباس مائو در مراسم صدمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین در سال ۲۰۲۱ است. این انتخاب نمادین، رهبر معاصر را در امتداد میراث مائو تسه‌توئنگ قرار می‌دهد و بر ادعای تداوم تاریخی رهبری حزب تأکید می‌کند. در این چارچوب، گذشته انقلابی صرفاً بخشی از تاریخ سیاسی چین نیست، بلکه منبعی برای تثبیت جایگاه حزب و بازنمایی رهبری کنونی به‌عنوان وارث مشروع دستاوردهای انقلاب به شمار می‌رود. تحلیل میکامی از این منظر نشان می‌دهد که چگونه نمادهای تاریخی و آیین‌های رسمی می‌توانند به ابزارهایی برای پیوند زدن اقتدار سیاسی امروز با روایت‌های تثبیت‌شده از گذشته تبدیل شوند.

برای درک عمیق‌تر این استدلال، باید به جایگاه روایت «قرن تحقیر» در سیاست حافظه چین توجه کرد. این مفهوم به دوره‌ای از میانه قرن نوزدهم تا تأسیس جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ اشاره دارد که در حافظه رسمی کشور با مداخله قدرت‌های خارجی، جنگ‌های تحمیلی، قراردادهای نابرابر و تضعیف حاکمیت ملی پیوند خورده است. پژوهش‌های دانشگاهی درباره سیاست آموزش میهن‌پرستانه در چین نشان داده‌اند که این حافظه تاریخی از طریق نظام آموزشی، رسانه‌ها و برنامه‌های رسمی یادآوری گذشته، در شکل‌گیری هویت ملی و برداشت شهروندان از روابط خارجی نقش داشته است. این روایت، حزب کمونیست را در جایگاه نیرویی قرار می‌دهد که توانسته است به دوره ضعف و تحقیر پایان دهد و احیای قدرت چین را ممکن سازد. در دوران شی جین‌پینگ، تأکید بر رستاخیز ملی و تداوم تاریخی حزب، این پیوند میان گذشته و مشروعیت سیاسی را تقویت می‌کند. اهمیت این سازوکار در آن است که عملکرد حکومت تنها بر اساس نتایج اقتصادی یا سازوکارهای انتخاباتی ارزیابی نمی‌شود، بلکه با ادعای ایفای نقشی تاریخی در نجات و احیای ملت نیز سنجیده می‌شود. چنین روایتی می‌تواند حمایت از حزب را با میهن‌دوستی پیوند دهد و انتقاد از آن را در معرض تعبیر به تضعیف منافع ملی قرار دهد. در نتیجه، سیاست حافظه در اینجا نه صرفاً تلاشی برای بازنمایی گذشته، بلکه بخشی از سازوکار مشروعیت‌بخشی به حکومت تک‌حزبی و تعریف جایگاه چین در نظم بین‌المللی است.





۵. فصل پنجم: میانمارِ تاتماداو

در فصل چهارم، میکامی به میانمار می‌پردازد؛ کشوری که در آن، ارتش یا تاتماداو (Tatmadaw) نه فقط یک نهاد نظامی، بلکه بازیگری تعیین‌کننده در شکل‌گیری دولت، تعریف هویت ملی و تعیین حدود مشارکت سیاسی بوده است. برای فهم این جایگاه، باید به تاریخ استقلال میانمار در سال ۱۹۴۸ و منازعاتی توجه کرد که از همان سال‌های نخست، دولت مرکزی را با شورش‌های مسلحانه و مطالبات گروه‌های قومی روبه‌رو ساختند. ارتش به تدریج خود را نهادی معرفی کرد که وظیفه حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از فروپاشی کشور و پاسداری از وحدت ملی را بر عهده دارد. این تصویر از ارتش، در دوره‌های مختلف حکومت نظامی، به یکی از پایه‌های توجیه مداخله آن در سیاست تبدیل شد. پژوهش استیون مک‌کارتی درباره مشروعیت حکومت نظامی در برمه نشان می‌دهد که ارتش برای تثبیت جایگاه خود، علاوه بر ادعای حفظ امنیت و مقابله با شورش‌ها، از دفاع از بودیسم و احیای سنت‌های سلطنتی نیز بهره گرفته است. در چنین بستری، تاریخ ملی به عرصه‌ای برای اثبات ضرورت حضور ارتش در رأس قدرت تبدیل می‌شود. مسئله‌ای که در چارچوب تحلیلی کتاب میکامی اهمیت پیدا می‌کند، فاصله میان این تصویر رسمی از ارتش به‌عنوان حافظ ملت و پیامدهای سیاسی و اجتماعی مداخله مستمر آن در حکومت است.

یکی از ابعاد مهم این مسئله، پیوند میان ملی‌گرایی بودایی، تعریف هویت ملی و طرد گروه‌های اقلیت، به‌ویژه مسلمانان روهینگیا، است. در بخشی از روایت‌های ملی‌گرایانه میانمار، تعلق به ملت با پیوندهای تاریخی، قومی و مذهبی خاصی تعریف می‌شود و گروه‌هایی که بیرون از این چارچوب قرار می‌گیرند، ممکن است به‌عنوان بیگانه یا تهدیدی برای وحدت کشور معرفی شوند. پژوهش آنتونی وِر و کوستاس لائوتیدس درباره منازعه روهینگیا نشان می‌دهد که روایت‌های تاریخی رقیب درباره خاستگاه جمعیت مسلمان، تعلق سرزمینی و مفهوم بومی‌بودن، نقشی مهم در استمرار این منازعه داشته‌اند. در این میان، روایت موسوم به نفوذ جمعیت بنگالی، حضور روهینگیا را به تهدیدی برای جامعه راخین، بودیسم و ملت میانمار پیوند می‌دهد، در حالی که روایت روهینگیا بر سابقه تاریخی حضور این جمعیت و تعلق آن به منطقه تأکید دارد. بررسی این روایت‌های متعارض نشان می‌دهد که حافظه تاریخی می‌تواند به ابزاری برای تعیین مرزهای عضویت در جامعه سیاسی تبدیل شود. پژوهش درباره ملی‌گرایی بودایی در میانمار نیز نشان داده است که بازسازی گزینشی حافظه تاریخی و برجسته‌کردن تهدیدهای مذهبی، به حکومت‌ها امکان می‌دهد مشروعیت خود را تقویت کنند و حمایت اجتماعی برای سیاست‌ها آکنده به دست آورند. در چارچوب بحث میکامی، اهمیت این فرایند در آن است که بازنمایی گذشته می‌تواند طرد اجتماعی و محدودکردن حقوق گروه‌های اقلیت را در قالب دفاع از هویت ملی مشروع جلوه دهد.





۶. فصل ششم: آمریکای ترامپ

یوشیکازو میکامی در این فصل به پیروزی دونالد ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و نقش شعار انتخاباتی «آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» (MAGA) در جنبش سیاسی او می‌پردازد. نویسنده یادآور می‌شود که اگرچه ترامپ این شعار را در کارزار انتخاباتی سال ۲۰۱۶ به کار گرفت، ریشه آن به کارزار انتخاباتی رونالد ریگان در سال ۱۹۸۰ بازمی‌گردد که از عبارت «بیاید آمریکا را دوباره بزرگ کنیم» استفاده می‌کرد. از نظر میکامی، تداوم استفاده از این شعار را می‌توان در پیوند با اشتیاق برای بازگرداندن تصویری آرمانی از آمریکای دهه ۱۹۵۰ بررسی کرد. با این حال، نویسنده تأکید می‌کند که آن دهه برای همه آمریکایی‌ها دوران شکوه و رفاه نبود. آرمان‌سازی از آن دوره می‌تواند تجربه تاریخی سیاه‌پوستان، اقلیت‌ها، جامعه ال‌جی‌بی‌تی‌کیو پلاس و دیگر گروه‌هایی را که با ارزش‌های محافظه‌کارانه سنتی جمهوری‌خواهان همسو نیستند، نادیده بگیرد یا به حاشیه براند. در این چارچوب، شعار بازگشت به عظمت گذشته صرفاً بیان دلبستگی به تاریخ ملی نیست، بلکه می‌تواند بر سر این موضوع مناقشه ایجاد کند که چه کسانی در تعریف آمریکای آرمانی جای می‌گیرند و چه کسانی از آن بیرون می‌مانند.

میکامی جنبش ماگا را نمونه‌ای از سندروم کامیکازه می‌داند و بر ارتباط میان ترویج اخبار جعلی، تاریخ جعلی، تضعیف دموکراسی و تشدید خشونت تأکید می‌کند. نویسنده برای توضیح این ارتباط، به حمله ششم ژانویه ۲۰۲۱ به ساختمان کنگره آمریکا اشاره می‌کند. در این رویداد، گروهی حدوداً ۲۵۰۰ نفره از هواداران ترامپ به کنگره یورش بردند. میکامی تأکید می‌کند که این افراد، با وجود آنکه در دسته‌بندی‌های رایج از گروه‌های راست افراطی قرار گرفتند، در اساس از حامیان جنبش ماگا بودند که ادعای پیروزی ترامپ به جای جو بایدن در انتخابات را باور کرده بودند. این نمونه در استدلال نویسنده نشان می‌دهد که روایت‌های تحریف‌شده درباره گذشته و واقعیت سیاسی می‌توانند پیامدهایی فراتر از اختلاف نظر بر سر تفسیر تاریخ داشته باشند و به بی‌ثباتی اجتماعی بینجامند. از این منظر، فصل پنجم کاربرد مفهوم سندروم کامیکازه را در جامعه آمریکا بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه آرمان‌سازی از گذشته و پذیرش روایت‌های نادرست می‌توانند با بحران دموکراتیک و خشونت سیاسی پیوند بخورند.

۷. فصل هفتم: رهاشدن سیاست حافظه

فصل پایانی کتاب به این پرسش اختصاص دارد که سندروم کامیکازه چرا شکل می‌گیرد. میکامی توضیح می‌دهد که رسانه‌های اجتماعی و اثر اتاق پژواک آن‌ها اغلب به عنوان عوامل مؤثر در این پدیده معرفی می‌شوند، اما تلفن‌های هوشمند و رسانه‌های اجتماعی به‌تنهایی نمی‌توانند علت آن باشند. نویسنده برای توضیح ابعاد اجتماعی مسئله به دیدگاه هیلاری کلینتون، نامزد حزب دموکرات در انتخابات ریاست





جمهوری سال ۲۰۱۶، استناد می‌کند. کلینتون از گسترش «همه‌گیری تنهایی و انزوا» سخن گفته بود که سلامت و ثبات دموکراسی آمریکا را تهدید می‌کند. به روایت میکامی، تضعیف اعتماد و پیوندهای اجتماعی که پیش‌تر جوامع را به یکدیگر متصل می‌کردند، به گسترش بی‌تفاوتی، انزوا و قطبی‌شدن انجامیده و احساس وحدت مشترک در جامعه آمریکا را فرسوده است. در چنین شرایطی، تنهایی و انزوای اجتماعی ممکن است افراد را به جست‌وجوی کسانی با دیدگاه‌های مشابه در فضای مجازی سوق دهد. بدین ترتیب، نویسندگان برای توضیح سندروم کامیکازه، علاوه بر نقش رسانه‌ها، به وضعیت روابط اجتماعی و تضعیف پیوندهای میان افراد نیز توجه می‌کند.

میکامی در ادامه توضیح می‌دهد که ترامپ و کارزار انتخاباتی او این وضعیت اجتماعی را درک کردند و توانستند از احساس گسترده ناکامی و تحقق‌نیافتن رؤیای آمریکایی بهره بگیرند. نویسندگان یادآور می‌شود که رؤیای آمریکایی تصویری ریشه‌دار در نظام آموزشی ایالات متحده است و در ذهن بسیاری از مردم با تاریخ مشترک کشور پیوند خورده است. در این چارچوب، وجه مشترک گروهی از شهروندان نه لزوماً نژاد یا دین، بلکه احساس تعلق به تاریخی مشترک و تمایل به بازیابی غرور ملی و بازگرداندن اعتماد به آمریکا بود. میکامی سپس به آینده سیاسی آمریکا می‌پردازد و تأکید می‌کند که پیش‌بینی تحولات پیش رو قطعی نیست، اما احتمال تداوم سردرگمی، اختلال و گسترش اخبار جعلی و روایت‌های تاریخی تحریف‌شده وجود دارد. نویسندگان در پایان، روسیه، چین و آمریکا را سه نمونه اصلی سندروم کامیکازه در بررسی خود معرفی می‌کند و بر شباهت‌های میان آن‌ها تأکید دارد. به این ترتیب، فصل پایانی استدلال کتاب را به این جمع‌بندی می‌رساند که سیاست حافظه را نمی‌توان تنها با فناوری یا انتشار اطلاعات نادرست توضیح داد؛ باید به احساس تعلق، تجربه اجتماعی و تصویری که شهروندان از تاریخ مشترک خود دارند نیز توجه کرد.

یافته‌های سیاستی:

چشم‌انداز سیاستی حاصل از این بحث، به ضرورت پیوندزدن سیاست‌های مقابله با اطلاعات نادرست به سیاست‌های تقویت اعتماد عمومی و انسجام اجتماعی اشاره دارد. صرف حذف محتوای جعلی یا اصلاح اطلاعات نادرست، لزوماً زمینه اجتماعی پذیرش روایت‌های تحریف‌شده را از بین نمی‌برد. سیاست‌گذاران باید به شرایطی نیز توجه کنند که افراد را به روایت‌های هویت‌محور و وعده احیای عظمت ازدست‌رفته جذب می‌کنند؛ از جمله انزوای اجتماعی، قطبی‌شدن سیاسی و کاهش اعتماد به نهادها. بر این مبنا، آموزش سواد تاریخی و رسانه‌ای، استقلال نهادهای پژوهشی، شفافیت در ارتباطات حکومتی و ایجاد فرصت برای گفت‌وگوی میان گروه‌های اجتماعی، اجزای مکمل سیاست مقابله با



تحریر سیاسی تاریخ خواهند بود. این پیشنهادها استنتاج‌های سیاستی از چارچوب کتاب هستند، نه نسخه‌های اجرایی که نویسندگان لزوماً به همین صورت در متن ارائه کرده باشد.

پنج نکته‌ی سیاست‌گذارانه

1. **حفاظت از استقلال تاریخ‌پژوهی:** استقلال دانشگاه‌ها، آرشیوها و نهادهای پژوهشی باید در برابر مداخله سیاسی حفاظت شود. امکان بررسی انتقادی روایت‌های رسمی، مانعی در برابر تبدیل تاریخ به ابزار مشروعیت‌بخشی به قدرت است.
2. **توسعه سواد تاریخی و رسانه‌ای:** برنامه‌های آموزشی باید به شهروندان بیاموزند میان شواهد تاریخی، تفسیر رویدادها و روایت‌های تبلیغاتی تمایز بگذارند و منشأ اطلاعات و شیوه انتخاب‌گری‌های واقعیت‌ها را ارزیابی کنند.
3. **پایش سیاسی شدن حافظه تاریخی:** نهادهای ناظر بر دموکراسی و رسانه می‌توانند استفاده ابزاری از تاریخ را در ارتباطات سیاسی بررسی کنند، به‌ویژه هنگامی که روایت‌های گذشته برای توجیه خشونت، انکار حقوق گروه‌ها یا بی‌اعتبارکردن رقابت سیاسی به کار می‌روند.
4. **مقابله با انحصار روایت ملی:** سیاست فرهنگی و آموزشی باید امکان بازنمایی تجربه‌های متفاوت گروه‌های اجتماعی را فراهم کند. حذف تجربه اقلیت‌ها از حافظه عمومی می‌تواند زمینه تعریف‌کننده از هویت ملی و تشدید شکاف‌های اجتماعی را تقویت کند.
5. **پیوند سیاست اطلاعاتی با اعتماد اجتماعی:** مقابله با اطلاعات نادرست نباید به اقدامات فنی و نظارتی محدود شود. کاهش انزوای اجتماعی، تقویت اعتماد عمومی و ایجاد امکان گفت‌وگوی میان گروه‌های متفاوت نیز برای کاهش جذابیت روایت‌های قطبی‌کننده اهمیت دارد.

نقاط قوت:

1. **طرح مسئله‌ای فراتر از اخبار جعلی:** یکی از نقاط قوت کتاب، انتقال توجه از اطلاعات نادرست روزمره به تحریف و بهره‌برداری سیاسی از تاریخ است. این رویکرد نشان می‌دهد که مسئله فقط نادرستی یک خبر نیست، بلکه روایت‌هایی نیز اهمیت دارند که با انتخاب‌گری‌های گذشته، برداشت جامعه از هویت ملی و مشروعیت قدرت را شکل می‌دهند.
2. **پیوند میان تاریخ، قدرت و خشونت:** کتاب نشان می‌دهد که بازنمایی گذشته ممکن است در توجیه جنگ، بسیج ملی‌گرایانه و محدودکردن مخالفت سیاسی نقش داشته باشد. پیوند زدن خاطره تاریخی با پیامدهای سیاسی معاصر، چارچوبی مفید برای تحلیل این مسئله فراهم می‌کند که چرا برخی روایت‌ها صرفاً توصیف گذشته نیستند، بلکه در مشروعیت‌بخشی به اقدامات زمان حال مشارکت می‌کنند.
3. **رویکرد تطبیقی و فراتر رفتن از مرزهای ملی:** مقایسه روسیه، چین، میانمار و ایالات متحده امکان طرح پرسشی عمومی‌تر درباره سیاست حافظه را فراهم می‌کند: آیا بهره‌برداری سیاسی از گذشته فقط ویژگی



حکومت‌های اقتدارگراست یا در نظام‌های انتخاباتی نیز می‌تواند به شکل‌های متفاوتی ظهور کند؟ این مقایسه، در صورت توجه به تفاوت‌های نهادی، ظرفیت مناسبی برای پژوهش تطبیقی درباره ملی‌گرایی و دموکراسی ایجاد می‌کند.

4. **توجه به زمینه‌های اجتماعی پذیرش روایت‌های تحریف‌شده:** نویسنده در فصل پایانی، تبیین مسئله را به رسانه‌های اجتماعی محدود نمی‌کند و به تنهایی، انزوای اجتماعی و فرسایش پیوندهای جمعی نیز توجه نشان می‌دهد. این نکته اهمیت دارد، زیرا سیاست مقابله با اطلاعات نادرست را از سطح فناوری و نظارت فراتر می‌برد و ضرورت بررسی اعتماد اجتماعی، احساس تعلق و قطبی‌شدن را نیز مطرح می‌کند.

نقدها:

1. **کمبود عمق در بررسی موردی:** شش فصل آن باید مفهوم اصلی نویسنده را در چند زمینه سیاسی توضیح دهند. این محدودیت باعث می‌شود فرصت بررسی جزئیات تاریخی، شواهد تجربی و سازوکارهای متفاوت قدرت در هر کشور محدود باشد. یک نقد منتشرشده از سوی خواننده نیز بر سطحی‌بودن تحلیل و کوتاهی بررسی هر نمونه تأکید کرده است.

2. **مسئله هم‌تراز کردن نمونه‌های سیاسی متفاوت:** قرار دادن روسیه، چین، میانمار و ایالات متحده در یک چارچوب تحلیلی مشترک، مقایسه را جذاب می‌کند، اما خطر نادیده‌گرفتن تفاوت‌های اساسی میان نظام‌های سیاسی را نیز دارد. وضعیت رقابت انتخاباتی، آزادی رسانه‌ها، استقلال قضایی و امکان انتقال قدرت در این کشورها یکسان نیست. بنابراین، برای اعتبار بیشتر مقایسه باید مشخص شود که مفهوم سندروم کامیکازه در هر زمینه دقیقاً چه حدود و شاخص‌هایی دارد.

3. **ابهام در مرزبندی مفهوم محوری:** مفهوم سندروم کامیکازه برای توضیح سوءاستفاده سیاسی از تاریخ ظرفیت روشنگرانه دارد، اما مرز آن با مفاهیمی چون سیاست حافظه اقتدارگرا، نوستالژی ملی، بازنگری تاریخی و تبلیغات سیاسی به اندازه کافی روشن نیست. بدون تعریف عملیاتی و شاخص‌های قابل سنجش، تشخیص اینکه چه زمانی یک روایت تاریخی مصداق این سندروم است، ممکن است به قضاوت تفسیری پژوهشگر وابسته بماند.

4. **محدودیت در اثبات رابطه علی:** کتاب رابطه میان تحریف تاریخ، تضعیف دموکراسی و تشدید خشونت را برجسته می‌کند، اما وجود هم‌زمان این پدیده‌ها به‌تنهایی رابطه علی را اثبات نمی‌کند. برای مثال، باید نشان داد روایت تاریخی چگونه بر نگرش شهروندان اثر می‌گذارد، چه سازوکارهایی این اثر را تقویت می‌کنند و عوامل رقیبی مانند منافع اقتصادی، ساختار نهادی و تعارضات ژئوپلیتیکی چه نقشی دارند. این مسئله به‌ویژه در مقایسه چهار کشور اهمیت دارد.



انديشكده فرهنگ و توسعه

باشگاه كتاب فرتو